

ضرورت بازتعریف مفهوم کارگر

در گفت‌وگو با بهروز فراهانی- فعال و آشنا به مسائل کارگری در پاریس

بهنام دارابی‌زاده



بهنام دارابی‌زاده - امروزه چه تعریفی از «کارگران» در دست هست؟ برای نمونه، وقتی در یک یادداشت یا گفته‌ای به طبقه کارگر یا کارگران جامعه اشاره می‌شود، معمولاً چه مفهوم یا تصویری به ذهن مخاطبان می‌آید؟ آیا اساساً تعاریف مرسوم، پاسخ‌گوی مناسبات اقتصادی-اجتماعی حاکم هستند؟ آیا برای پیگیری خواست‌ها و مطالبات اقتصادی-اجتماعی جامعه، لازم است که تعریف تازه‌ای از طبقه کارگر یا قشر کارگران جامعه ارائه شود؟

این پرسش‌ها را با بهروز فراهانی، فعال و آشنا به مسائل کارگری در پاریس در میان گذاشته‌ایم و در پرسش نخست از او در رابطه با مفهوم کارگر و تحولات این مفهوم در دهه‌های اخیر پرسیدیم:

بهروز فراهانی: پس از جنگ جهانی دوم و در واقع بعد از آنچه به آن «انقلاب تکنولوژیک سوم» می‌گویند، یعنی انقلاب انفورماتیک، الکترونیک و اتوماسیون حاصل از آن، دگرگونی‌های گسترده‌ای در روند تولید و گردش در نظام سرمایه‌داری به وجود آمد و ما شاهد ایجاد انواع و اقسام شاخه‌های جدید کار شدیم؛ شاخه‌هایی که طیف بسیار وسیعی از کارکنان فکری و یدی را در خودش گنجانده است. با توجه به چنین تحولاتی، طبیعتاً نمی‌توانیم از «کارگر صنعتی» - که در ادبیات سیاسی عمدتاً به آن پرولتاریای صنعتی می‌گوییم- به عنوان تنها یا اصلی‌ترین بخش طبقه کارگر نام ببریم.

به نظر من، حتی در گذشته، یعنی پیش از همین انقلاب تکنولوژیک سوم هم ما شاهد برداشت‌های یکجانبه‌ای از سوی گروه‌ها و افراد مختلف بودیم. در این برداشت‌ها، مسئله کارگر معمولاً تقلیل می‌یافت به مسائل خاص کارگران یدی و آن هم تنها کارگران بخش صنعت. مشخص این است که این نوع برداشت‌ها و تفسیرها در دهه‌های اخیر به هیچ‌وجه پاسخگو نیست و ما نیازمند تعریفی گسترده‌تر از «طبقه کارگر» هستیم.

آیا در جهان جدید که بخش خدمات گسترده شده است، مسئله کارگران همچنان مسئله است؟ به نظر شما آیا کارگران هنوز می‌توانند واجد نقش‌های اجتماعی باشند که به طور کلاسیک و سنتی در ادبیات مارکسیستی یا چپ به آنها اشاره شده است؟



نباید فراموش کرد که مسئله کارگران و مسائل مرتبط با آن مسائلی «ایدئولوژیک» هستند. بنابراین طبیعی است، چون این بحث‌ها جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده تلاش شده است تا نقش طبقه کارگر را تقلیل دهند. حتی بعضی وقت‌ها عنوان می‌کنند که دیگر در جوامع مدرن و به قول خودشان «پست‌مدرن»، مسئله کارگران دیگر اساساً مطرح نیست و جامعه تبدیل شده است به یک قشر ممتاز بورژوازی و بقیه هم همه طبقه متوسط هستند؛ کسانی با کمی درآمد بیشتر یا درآمدی کمتر.

واقعیت اما اینطور نیست. در حال حاضر، شاخه‌های جدیدی که از کارگران و حقوق‌بگیران شکل گرفته، طیف گسترده‌تری از طبقه کارگر را تشکیل داده است. برای مثال، معلمان را در نظر بگیرید. معلمان چه به لحاظ اینکه از نیروی فکری خودشان استفاده می‌کنند، چه به لحاظ سهم اندکی که از ثروت اجتماعی جامعه به آنها می‌رسد و چه به لحاظ اینکه امروز بیش از هر زمان دیگری، در کشورهای مختلف، از جمله در ایران، در خطر بیکار شدن قرار دارند می‌توانند در این طیف قرار بگیرند؛ یا پرستاران، کارکنان دفتری، کارکنان حسابداری‌ها، آنهایی که در بخش خدمات کار می‌کنند. واقعیت این است که همه اینها بخش‌هایی از طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. منتها الزاماً در بخش مولد جامعه اشتغال ندارند.

از این زاویه است که می‌گوییم نسبت طبقه کارگر در کل جامعه نه تنها کاهش پیدا نکرده بلکه با این انقلاب تکنولوژیک سوم، افزایش نیز یافته است. آنچه کاهش پیدا کرده است، هسته مرکزی طبقه کارگر، یعنی همان «پرولتاریای صنعتی» است. مسئله این است که کاهش تمرکز در روند تولید، موجب این شبهه شده که گویا طبقه کارگر، دچار ضعف شده است.

یکی دیگر از مسائلی که امروزه با آن مواجه هستیم، این است که شمار اندکی از مردم، با وجود اینکه از خود هیچ سرمایه یا ابزار کاری ندارند، خود را «کارگر» معرفی می‌کنند. به نظر شما ریشه این امر به کجا برمی‌گردد؟ آیا این امر طبیعی است؟ اساساً شما چشم‌انداز «خودآگاهی حرفه‌ای» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

کوچک‌تر شدن واحدهای تولیدی موجب شده است که شمار کمتری از کارگران در کنار یکدیگر کار کنند و این امر به طور طبیعی «همبستگی کاری» و آگاهی از نقش‌های مشابه در زندگی اجتماعی-اقتصادی را که از آن به عنوان «آگاهی طبقاتی» نام می‌برند، کاهش داده است.

هم‌پرسی‌هایی که در دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ در کشورهای پیشرفته اروپایی انجام گرفته، نشان می‌دهد شمار کسانی که با تمامی معیارها و تعاریف موجود، «کارگر» محسوب می‌شدند، ولی خودشان را «کارگر» قلمداد نمی‌کردند، بسیار بالاتر از دهه‌های پیش از آن بوده است، اما هم‌پرسی‌هایی که امروزه در بطن این بحران مالی از سوی دانشگاه‌ها یا مؤسسات مختلف صورت گرفته است نشان می‌دهد که نوعی همگنی میان کارکنان فکری و یدی وجود دارد.

برای نمونه، در یک کارخانه اتومبیل‌سازی، کارگرانی که در یک خط تولید کار می‌کنند، این «ما»، «ما»ی به هم پیوسته را خیلی راحت می‌بینند و درک می‌کنند و آگاهی طبقاتی نیز به آسانی می‌تواند در میان آنها رشد کند. چون همه آنها به طور عینی و ملموس، زیر فشار کارفرما و سرکارگر هستند. هرچه این واحد تولیدی کوچک‌تر شود و مهم‌تر از آن، هرچه شکل ارائه کار تغییر یابد و کار تولیدی تبدیل به کار دفتری و حسابداری و... شود، همبستگی و حس مشترک نیز کمتر خواهد شد. دو سه نفری که در یک دفتر کوچک، پشت کامپیوترهای خود نشسته‌اند دشوار می‌توانند با کارگری که روی خط تولید اتومبیل کار می‌کند، احساس همبستگی داشته باشند. تنها در مواقع بحران، در مواقعی که فشار عمومی در جامعه احساس می‌شود و موج بحران، جامعه را تکان می‌دهد، ما شاهد رشد فزاینده «آگاهی طبقاتی» هستیم که اتفاقاً الان درست در چنین شرایطی قرار داریم و «آگاهی طبقاتی» گسترده شده است.

همه‌پرسی‌هایی که در دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ در کشورهای پیشرفته اروپایی انجام گرفته، نشان می‌دهد شمار کسانی که با تمامی معیارها و تعاریف موجود، «کارگر» محسوب می‌شدند، ولی خودشان را «کارگر» قلمداد نمی‌کردند، بسیار بالاتر از دهه‌های پیش از آن بوده است. همه‌پرسی‌هایی که امروزه در بطن این بحران مالی از سوی دانشگاه‌ها یا مؤسسات مختلف صورت گرفته است نشان می‌دهد که نوعی همگنی میان کارکنان فکری و بدی وجود دارد. واقعیت این است که «همبستگی کاری»، میان معلمان، پرستاران، کارگران، روزنامه‌نگارها و کسانی که کارهای دفتری می‌کنند، رشد بیشتری داشته است.

با توجه به شرایط فعلی سیاسی-اقتصادی در ایران، شما چشم‌انداز حرکت‌های کارگری و اعتصاب‌ها را در داخل کشور چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مسئله مهم در ایران، بی‌کاری گسترده است. طبیعی است در جوامعی مانند ایران که بخش صنعت زیر فشار شدید قرار گرفته و کوچک‌تر شده است، ما با بیکاری گسترده‌تری نیز روبه‌رو باشیم؛ بیکارانی که تحت تاثیر بحران‌های اقتصادی حاکم به حاشیه تولید پرتاب شده‌اند؛ آنهایی که در ادبیات مارکسیستی به آن «ارتش ذخیره کار» می‌گوییم. این دست از اقشار جامعه، ابزار بسیار مهمی در دست سرمایه‌داران هستند تا «حقوق حداقل» پایین آورده شود، قراردادهای آنها را نقض کنند و در عمل به نوعی «بردگی سرمایه‌داری» دامن بزنند. ولی دقیقاً به‌خاطر همین فشار، به خاطر اینکه سعی می‌شود هزینه‌های این بحران سر حقوق‌بگیران جزء، سر کارگران و حقوق‌بگیران ثابت سرشکن شود، زمینه اینکه این نیروها همدیگر را پیدا کنند، خیلی زیاد است.

برای نمونه، در چند سال اخیر شاهد اعتصاب‌های متعددی بوده‌ایم؛ پرستارها اعتصاب کرده‌اند، معلمان اعتصاب کرده‌اند، کارگران پتروشیمی، کارگران نساجی، صنایع الکترونیک، ایران خودرو و... همگی حرکت‌های اعتراضی داشته‌اند یا مدتی را در اعتصاب بوده‌اند. خوشبختانه در این حرکت‌های اعتراضی، نیروها یکدیگر را یافته‌اند. یعنی در جریان مبارزه و اعتراض-هرچند که دفاعی باشد، هرچند که برای پرداخت حقوق‌های معوقه یا برای از دست ندادن شغل باشد- نیروها همدیگر را می‌یابند و این امر نشان از همسانی پایگاه‌های اقتصادی- طبقاتی آنها دارد.

خوشبختانه فعالان جنبش‌های اجتماعی به اهمیت این مسئله توجه دارند و با اعلام حمایت از یکدیگر، می‌توانند به پیشبرد مطالبات کارگری کمک کنند. به فرض کارگری که در ایران خودرو اعتصاب می‌کند، با آن معلمی که برای شرایط کاری و اضافه حقوقش دست به اعتراض زده یا با آن پرستار بیمارستانی که برای بالا رفتن حقوقش اعتصاب کرده است، خود را هم‌بسته و در یک مسیر می‌دانند.